

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حقائق الأسرار

في شرح الزيارة الجامعة الكبيرة

تأليف

العارف الرباني والفقيه الصمداني آية الله العظمى

الشيخ محمد تقى آقا النجفى الإصفهانى

(١٣٣٢-١٢٦٢ق)

تحقيق

الدكتور حامد ناجي الإصفهانى

سروشناسه	- ناجی اصفهانی، حامد، ۱۳۴۵
عنوان قراردادی	: حقائقالاسرار . شرح زیارتname جامعه کبیره . شرح
عنوان و نام پدیدآور	/ حقائقالاسرار فی شرحالزيارةالجامعةالكبیرة
تالیف محمدتقی آقالنجفیالاصفهانی؛ تحقیق حامد ناجیالاصفهانی.	
مشخصات نشر	: تهران: چتر دانش، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۹۱۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۶۴۶-۷
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: زبان: عربی.
یادداشت	: کتاب حاضر شرحی است بر کتاب «حقائقالاسرار»
	اثر محمدتقی بن محمد باقر آقانجفی
	که خود شرحی بر زیارتname جامعه کبیره است.
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: زیارتname جامعه کبیره -- نقد و تفسیر
	Jamiyah Kabireh prayer -- Criticism and interpretation
موضوع	: آقانجفی، محمد تقی بن محمد باقر، ۱۲۶۲-۱۳۳۱ق. حقائقالاسرار -- نقد و تفسیر
موضوع	: زیارتnameها -- نقد و تفسیر
Ziyarat-namah (Prayers for visiting shrines) -- Criticism and interpretation*	
شناسه افزوده	: آقانجفی، محمد تقی بن محمد باقر، ۱۲۶۲ - ۱۳۳۱ق . حقائقالاسرار. شرح
ردہ بندی کنگره	: BP۲۷۱/۲۰ ۴۲۲
ردہ بندی دیوبی	: ۲۹۷/۷۷۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۴۱۳۱۰۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیپا

نام کتاب	: حقائق الأسرار في شرح الزيارة الجامعة الكبيرة
ناشر	: چتر دانش
تألیف	: الشیخ محمد تقی آقا النجفی الإصفهانی
تحقيق	: الدكتور حامد ناجی الإصفهانی
نوبت و سال چاپ	: اول- ۱۴۰۲
شمارگان	: ۱۰۰۰
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۶۴۶-۷
قیمت	: ۶۰۰۰۰ تومان
توزیع	: اصفهان مسجد نو بازار کتابخانه آیة الله نجفی

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خمنیری جاوید(اردبیهشت شمالی) پلاک ۸۸
تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳

پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com

کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۹.....	مقدمه
۱۱.....	زیارت و معنی آن
۱۴.....	زيارات جامعه
۱۶.....	سند
۱۶.....	زیارت جامعه مشهوره
۲۴.....	شرح زیارت جامعه
۲۷.....	زیارت جامعه و پندار غلوّ در آن
۲۸.....	تحلیل آموزه غلو
۳۲.....	گذری بر پرهیز از غلوّ در روایات
۳۷.....	تفویض و معنای اصطلاحی آن
۳۸.....	اقسام تفویض به روایت علامه مجلسی
۴۱.....	تفویض در کلام ائمه شیعه مساوی شرک است
۴۴.....	شرح حال آقا نجفی
۴۵.....	تحصیلات و معلومات آقا نجفی به روایت الفت
۴۷.....	حافظه محیر العقول آقا نجفی
۵۰.....	برخی از حالات عرفانی آقا نجفی
۶۰.....	بازگشت به اصفهان
۶۲.....	آقا نجفی از دیدگاه فرزندش، محمد باقر الفت

آثار	65
نکاتی چند در بیان ساختار حقائق الأسرار	68
گذری بر پاره‌ای از نکات در حقائق الأسرار	73
روش فلسفی	73
القای مطالب به مقتضای اخبار	73
علم اهل بیت و علم غیب	74
علل اربعه	74
رفع غلو و بحث فاعلیت	75
در بیان چگونگی انتساب ربویت به معصومان	76
معنی تفویض	77
رد برخی معارف شیخیه و رد رکن رابع	77
ارجاع به سایر کتب	78
بیان مکاشفات وی در حقائق الأسرار	78
روش تصحیح	81

الفهرس الإجمالي

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ	٦
أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ	١٤
وَمَوْضِعُ الرِّسَالَةِ	٢٠
وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ	٢١
وَمَهْبِطُ الْوَحْيِ	٥٢
وَمَعْدِنُ الرَّحْمَةِ	٥٦
وَخُزَانُ الْعِلْمِ	٥٧
وَمُنْتَهَى الْحَلْمِ	١٣٠
وَأَصُولُ الْكَرَمِ	١٣٣
وَقَادَةُ الْأُمَمِ	٢٥٢
وَأَوْلَيَاءُ النِّعَمِ	٢٥٧
وَدَعَائِمُ الْأَحْيَارِ	٢٩٨
وَسَاسَةُ الْعِبَادِ	٣١٨
وَأَرْكَانُ الْبِلَادِ	٣٢٨
وَأَبْوَابُ الْإِيمَانِ	٣٣٦
وَأَمْنَاءُ الرَّحْمَنِ	٣٥٢
وَسُلَالَةُ النَّبِيِّينَ	٣٦١
وَصَفْوَةُ الْمُرْسَلِينَ	٣٦٧
وَعِشْرَةُ خِيرَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ	٣٦٩
وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ	٣٧١
السَّلَامُ عَلَى أَمَّةِ الْهُدَى	٣٧٤
وَمَصَابِيحُ الدُّجَى	٣٨٣
وَأَعْلَامُ الثُّقَى	٣٨٩

٤٠١	وَأُولَى الْحِجَّى
٤١٠	وَذَوِي النُّهَى
٤١٨	وَكَهْفِ الْوَرَى
٤٢٧	وَوَرَثَةِ الْأَنْبِيَا
٤٤٤	وَحُجَّاجُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ
٤٥٦	عَلَى مَحَالِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ
٤٦٩	وَمَسَاكِنِ بَرَكَةِ اللَّهِ
٤٩٩	وَحَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ
٥١٣	وَدُرْرِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ
٥١٦	السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاءِ إِلَى اللَّهِ
٥٣٨	وَالْأَدِلَّةِ عَلَى مَرْضَاهِ اللَّهِ
٥٤٦	وَالثَّامِنَ فِي مَحِبَّةِ اللَّهِ
٥٥٣	وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ
٥٥٨	السَّلَامُ عَلَى الْأَعْمَةِ الدُّعَاءِ
٥٧٨	وَخِيرَتِهِ
٥٨٤	وَحُجَّتِهِ
٦٠١	وَصِرَاطِهِ
٦١٧	وَنُورِهِ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
٦٤٧	وَأَشْهُدُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ
٦٥٧	الْمُؤْرَبُونَ
٦٦٠	الْعَالَمُونَ يَارَادَتِهِ الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ
٦٧٣	وَأَنْتَجَبَكُمْ بِنُورِهِ
٦٩٩	عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ
٧٠٦	وَأَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ

هو العزيز الحكيم

یکی از شاخصه‌های مشترک تمام ادیان موجود جهان، عمل به مناسک است. مناسک هر دین به خود آن دین اختصاص دارد و یکی از وجوده تمایز میان ادیان نظاره به همین مناسک است؛ زیرا مناسک هر دین و صورت ظاهری آن اختصاص به همان دین دارد، یکی از مناسک مشترک ادیان انجام عمل حجّ می‌باشد، حجّ در تمام ادیان به معنی توجّه و زیارت یک نقطهٔ خاص است، مثلًاً حجّ در آیین یهود زیارت دیوار نُدبه و انجام اعمال خاص آن است و در اسلام حجّ به معنی زیارت کعبه و انجام اعمال خاص آن می‌باشد. همین عمل حجّ در دین مسیحیت و آیین بودا به صورت دیگری قابل مشاهده است. نکتهٔ مورد اتفاق در این ادیان، مقدس دانستن نقطهٔ مورد زیارت است.

یکی دیگر از نقاط مشترک میان ادیان، زیارت قبور بنیانگذاران ادیان و یا پیشوایان دینی آن است؛ در سنت اسلامی بنابر روايات متعددی از طریق عامه و شیعه زیارت قبر پدر و مادر و نبی اکرم ﷺ و مزار ائمه علیهم السلام مورد تأکید قرار گرفته است؛ به نقل از رسول خدا ﷺ آمده است:

«من زار قبر والدیه أو أحد هما يوم الجمعة فقرأ عنده بیس غفرله».^۱

«من زار قبر أبويه أو أحد هما في كلّ جمعة مرّة غفر الله له وكتب بِرًا».^۲

۱. الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۰۵.

۲. الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۰۶.

«من زار قبر والديه أو أحدهما في كل يوم جمعة فقرأ عنده يس غفر الله له
بعد كل حرف منها». ^١

«من زار قبر والديه أو أحدهما احتساباً كان كعدل حجّة مبرورة، ومن كان
زوابراً لهم زارت الملائكة قبره». ^٢

و دربارة زيارة مزار نبى اكرم ﷺ به نقل ازعامه آمده است:

«عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: من زار قبرى وجبت له
شفاعتي». ^٣

«من زار قبرى بعد موته كان كمن زارني في حياتي». ^٤

«من جاءني زائراً لا يعلم له حاجة إلا زيارتى كان حقاً على أن أكون له شفيعاً
يوم القيمة». ^٥

«وعن أنس قال : قال رسول الله ﷺ : لا عذر لمن كان له سعة من أمتي أن
لا يزورني». ^٦

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَتَى مَكَّةَ حَاجًاً، وَلَمْ
يَرْزُنِي إِلَى الْمَدِينَةِ، جَفَوْهُ يَوْمُ الْقِيَامَةِ؛ وَمَنْ أَتَانِي زَائِرًا، وَجَبَثْ لَهُ شَفَاعَتِي، وَ
مَنْ وَجَبَثْ لَهُ شَفَاعَتِي، وَجَبَثْ لَهُ الْجَنَّةُ؛ وَمَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ: مَكَّةَ وَ
الْمَدِينَةِ، لَمْ يُعَرِّضْ، وَلَمْ يُحَاسِّبْ؛ وَمَنْ مَاتَ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ. عَزَّ وَجَلَّ. حُشِرَ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَصْحَابِ بَدْرٍ». ^٧

«عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ زَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَوْتِي

١. كنز العمال، ج ١٦، ص ٤٧٩ و ٤٦٨

٢. همان.

٣. مجمع الروائد، ج ٤، ص ٢.

٤. همان.

٥. همان.

٦. الزيارة في الكتاب والسنة، ص ٥٥.

٧. الكافي، ج ٩، ص ٢٤٥.

کَانَ كَمْنٌ هَاجِرَ إِلَيْ فِي حَيَاةِي فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعُوا فَابْعَثُو إِلَيْ السَّلَامَ فَإِنَّهُ بَيْلُغُنِي».^۱

و در کتابهای روایی شیعه برای زیارت هریک از ائمه علیهم السلام و فضیلت آن روایتهای گوناگونی^۲ نقل شده است؛^۳ از این روی در باب مشروعيت شرعی و جواز عقلی زیارت جای هیچ گونه شباهی در ادیان مختلف نیست.

زيارت و معنی آن

زيارت در لغت از ماده «زور» به معنی میل و عدول از چیزی است، در لغت عرب به دروغ «زور» گفته می‌شود، یعنی در کلام میل و انحراف از حق حاصل شده است. و اما زائر، در زیارت از غیر مزور عدول می‌کند و به قصد و توجه مزور حرکت می‌نماید، و غایت فعل او تکریم و یا استیناس با مزورو یا هردوی این امور می‌باشد.^۴

۱. كامل الزيارات، ص ۱۴.

۲. از باب نمونه در فضیلت زیارت حضرت رضا علیه السلام آمده است: کتاب المزار، باب فضل زيارة مولانا أبي الحسن علي بن موسى الرضا علیه السلام، ص ۱۹۵: «قال الرضا علیه السلام: مَنْ زَارَنِي عَلَى بُعْدِ دَارِي وَ شَطَّ مَزَارِي أَتَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنٍ حَتَّى أُخْلِصَهُ مِنْ أَهْوَالِهَا إِذَا تَطَافَرَتِ الْكُتُبُ يَمِينًا وَ شِمَالًا وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ». و در فضل زيارت قبور مؤمنین آمده است:

کتاب المزار، ص ۲۱۶: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: كُنْتُ بَفِينَدَ فَمَشَيْتُ مَعَ عَلَى بْنِ بِلَالٍ إِلَى قَبْرِ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعَ قَالَ فَقَالَ لَيْ عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ قَالَ لَيْ صَاحِبُ هَذَا الْقَبْرِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام: قَالَ مَنْ أَتَيْ قَبْرَ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْقَبْرِ وَ قَرَأَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقُدْرِ سَبْعَ مَرَاتٍ أَمِنَ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ». ۳. بنگرید: المزار الكبير، ص ۲۹

۴. در این مقام بايستی توجه داشت که بنیاد ذاتی زیارت، توجه به کمال و دریافت فیض و

«الزِّيارة: الإِتِيَانُ وَالْقَصْدُ، وَالزِّيَارَةُ فِي الْعَرْفِ: قَصْدُ الْمُزُورِ إِكْرَامًا لَهُ وَتَعْظِيمًا لَهُ وَاسْتِيَنَاً بِهِ؛ وَفِي الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ زُوَّارِكَ -بِالْوَوْالِ- الْمَشَدَّدَةِ -أَيِّ: مِنْ الْقَاصِدِينَ لَكَ، الْمُلْتَجَئِينَ إِلَيْكَ». ^۱

بنابراین در زیارت حقیقی دو امر مورد توجه است:

یکی تقرّب زائر به مزور که در اینجا اگر زائر ظهور خارجی نداشته باشد و در عالم مادّی نباشد این تقرّب معنوی است.

و دیگری عرضهٔ تفکّر زائر نسبت به مزور.

زیارت دارای سه رکن اصلی و دو امر عرضی است که هر رکن، خود به دو قسمت تقسیم می‌گردد:

زائر؛ یا زیارت برای خود می‌خواند و یا به نیابت غیر.
مزور؛ یا فرد خاصّی است و یا مخاطب عامّ می‌باشد.

متن زیارت؛ یا منقول و مأثور است، و یا به انشای خود گوینده می‌باشد.
و دو امر عرضی زیارت عبارتند از:

مکان زائر در زیارت؛ در اینجا زائر یا در خود مکان مزور زیارت وی می‌کند، و یا در مکانی دیگر) به اصطلاح زیارت از دور).

زمان زیارت؛ زیارت یا در زمان خاصّی باید انجام گیرد و یا زائر ملتزم به زیارت در زمان خاصّ نیست.

حال اگر در اینجا فرض کنیم شخص زنده‌ای به زیارت شخص زنده دیگر رود، در اینجا زائر برای مزور این ارزش راقیل است که به زیارت او رود، و از طرف دیگر در ملاقات با وی در صدد بهرهٔ معنوی و انس با مزور است.

با توجه به امر فوق زیارت بقاع ائمّه و مشاهد مشرّفه بدین معنی است که

فضیلت است که بخشی از آن، در کمال طلبی فطری و بخشی در زیبایی طلبی معنوی در کسب فضیلت است.

۱. الإِفْصَاحُ، ج ۱، ص ۲۸۷؛ مجمع البحرين، ج ۲، ص ۳۲۰ .

شخص مدفون در این بقاع شخص ارزشمندی است و زائر قصد تقرّب به وی را دارد. حال اگر به متن زیارت در اینجا بازگردیم متوجه خواهیم شد که: بخشی از متن زیارات ناظر به منزلت و تفحیم مزور است.
و بخش دیگر ناظر به استیناس زائر با مزور می‌باشد.

پس بخش اول زیارت، بخش معرفتی زیارت است، و بخش دوم بخش احساس باطنی، که متأسفانه این دو امر در بسیاری از زائران لحاظ نمی‌شود.
حال اگر در بخش معرفتی^۱ زیارت امعان نظر شود متوجه خواهیم شد که در زیارات مؤثر ما با دو پدیده روبرو هستیم:

الف: عباراتی که مشعر بر اقرار بر اسلام و طیب ولادت و انجام واجبات توسط مزور دارد که طبیعته^۲ این بخش جهت اعلام به غیر مزور است؛ زیرا اگر مثلاً ما به زیارت یکی از دوستان خود رویم و بعد از سلام به وی بگوییم: «الحمد لله که تو زناراً ده نیستی» این جمله موجب وهن وی و تحقیر اوست نه تعظیم و استیناس به وی.

در اینجا اگر به تاریخ اهل بیت بازگردیم در خواهیم یافت که عده‌ای در زمان حضرت علی علیه السلام وی را اهل نمازنمی‌دانستند، و برخی حضرت اباعبدالله علیه السلام را خارج از اسلام می‌دانستند، پس طبیعته^۲ شخص زائر جهت تفهیم غیر در متن زیارت خود به تعظیم و تجلیل و تفحیم مزور می‌پردازد.^۳
و اما بخش دیگری از زیارات مؤثر ناظر به گسترش فهم زائر نسبت به مزور دارد که این معرفت موجب استیناس بیشتر زائر نسبت به مزور می‌گردد، و زائر

۱. لازم به ذکر است که بخش معرفتی زیارت نیازمند به قصد انشاء است و در آن زائر اقرار به مقامات مزور دارد و قصد وی بیان یک سلسله جملات خبریه از غیرنیست، والا بر زیارت وی اثری مترتب نیست.

۲. برخی جهت توجیه این فقرات خود را به سختی انداخته و گویند مثلاً امام معصوم حق نمازو زکات وغیره را به جای داشته که این امر با اقرار امامت مزور توسط زائر چندان سازگار نمی‌نماید.

التفات بیشتری به مقام احاطی مزور می‌یابد، و از این روی زیارت از مکان دور معقولیت می‌یابد.

گویی غرض اصلی زیارت مأثور در این بخش است، و گرنه زیارت و بیان حال زائر نسبت به مزور در الفاظ خود زائر ترجیح دارد، و دقیقاً به واسطه همین امر است که برخی همچون سید بن طاووس در مقام زیارت، خود به انشاء زیارت می‌پردازند.

و اما زیارت جامعه یک اقرارنامه معرفتی از زائر نسبت به تمام ائمه دین است که زائر با تأمل در فقرات آن، در صدد توسعه معرفت خود در فهم امامت و نبوت می‌باشد.

از این روی در این مقام بایسته است که اشارتی به اقسام زیارات جامعه، و زیارت مشهور جامعه و مناقشات سندی و دلالتی آن داشته باشیم.

زيارات جامعه

مجلسی دوم در کتاب بحار الانوار^۱ چهارده زیارت جامعه به تعداد پیشوايان مقصوم علیهم السلام نقل می‌کند:

زيارت اول: مشهور به جامعه صغیره و منقول از امام رضا علیهم السلام است.

زيارت دوم: همان زیارت جامعه کبیره مشهور، به نقل از حضرت هادی علیهم السلام است.

زيارت سوم: از زیارت دوم مفصل تر و منقول از یکی از امامان بدون ذکر نام است، و سند آن از کتاب عتیق می‌باشد.

زيارت چهارم: منقول از ابن قولویه است.

۱. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۰۹.

زیارت پنجم: منقول از سید بن طاووس و کتاب مزار کبیر است.

زیارت ششم: زیارت مشهور امین الله از حضرت باقر علیہ السلام به نقل از مصباح الزائر است.

زیارت هفتم: منقول از امام هادی علیہ السلام به روایت از سید بن طاووس است.

زیارت هشتم: منقول از حضرت رضا علیہ السلام به روایت از سید بن طاووس که مجلسی آن را تأثیف ناپخته‌ای (لم يؤلفه كما ينبغي) از سید براساس روایت عبدالعزیز بن مسلم می‌داند.^۱

زیارت نهم: از ابن طاووس در کتاب مصباح الزائر است که مجلسی آن را انشاء ابن طاووس می‌داند.^۲

زیارت دهم: زیارت رجبیه به روایت از شیخ طوسی در مصباح المتهدج^۳ است.

زیارت یازدهم: زیارت مصافقه به نقل از کتاب عتیق است.

زیارتدوازدهم: منقول از کتاب عتیق است که مجلسی در انتساب آن به ائمّه مشکوک است.^۴

زیارت سیزدهم و چهاردهم: منقول از کتاب عتیق است.^۵

واما متن زیارت جامعهٔ کبیرهٔ مشهور، همان زیارت دومی که مرحوم مجلسی نقل کرده است قبل از دوران صفویان تنها در کتاب فقیه و عیون الاخبار شیخ صدوق (۳۸۱ ق)، و تهذیب شیخ طوسی (۴۶۰ ق)، و المزار محمد بن جعفر مشهدی (۷۳۴ ق) نقل شده است. و کفعمی (۹۰۵ ق) در بلدالامین

۱. بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۸۷.

۲. بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۵.

۳. مصباح المتهدج، ص ۵۷۲.

۴. بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۸.

۵. بنگرید: بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۲۶-۲۰۹.

متن زیارت جامعه را با متن متفاوتی از متن صدوق نقل کرده است.
 محدث نوری در این مقام براین باور است که نقل سوم مجلسی از زیارت
 جامعه همان روایت محرف از نقل کفعمی^۱ از زیارت جامعه است که مجلسی
 گویا مصدری غیر کفعمی داشته^۲، و البته صدوق به عمد بخشهايی از آن را در
 کتب خویش حذف کرده که همین امر موجب نقد نوری بر صدوق گشته
 است.^۳

سند

زيارة جامعه مشهوره

بررسی سند یک حدیث از نظر علم رجال به دو گونه قابل بررسی است:
 یکی بر اساس نگاه رجالیان متقدم؛ در این نگاه یک راوی به خودی خود
 مورد بررسی قرار نمی‌گیرد و به گونه‌ای نقل حدیث به سند مكتوب باز می‌گردد،
 از این رو ممکن است شخصی مثلًا جزء کیسانیه و یا اسماعیلیه باشد ولی
 روایت او مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

۱. البلد الأمين والدرع الحصين، ص ۲۹۷.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۴۲۵.

۳. نوری در مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۰-۱۷۱ گوید: «قَالَ الْمُحَقِّقُ الْكَاظِمِيُّ الشَّيْخُ أَسْدُ اللَّهِ فِي كَشْفِ الْقِنَاعِ: وَبِالْجُمْلَةِ فَأَمْرُ الصَّدُوقِ مُضطَرِّبٌ حِدَادًا إِلَى أَنْ قَالَ وَقَدْ ذَكَرَ صَاحِبُ الْبِحَارِ حَدِيثًا عَنْهُ فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ عَنِ الدَّفَاقِ عَنِ الْكُلَّيْنِيِّ يَاسِنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: هَذَا النَّبْرُ مَأْخُوذٌ مِنَ الْكَافِيِّ وَفِيهِ تَغْيِيراتٌ عَجِيبَاتٌ ثُورَثُ سُوءَ الظُّنُونِ بِالصَّدُوقِ وَأَنَّهُ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِيُوَافِقَ مَذَهَبَ أَهْلِ الْعَدْلِ انتَهَى. وَمِنْ هُنَا يُحَتَّلِّجُ بِالْبَالِ أَنَّ الرِّيَاضَةَ الْجَامِعَةَ الْكَبِيرَةَ الشَّائِعَةَ الَّتِي أَوْرَدَهَا فِي الْفَقِيهِ وَالْعُيُونِ وَمِنْهُمَا أَخْرَجَهَا الْأَصْحَاحُ فِي كُتُبِ مَرَاجِهِمْ وَنَقْلُوهَا فِي مُؤْلَفَاتِهِمُ احْتَصَرَهَا مِنَ الْجَامِعَةِ الْمَرْوِيَّةِ عَنِ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَا رَوَاهُ الْكَفْعَمِيُّ فِي الْبَلْدِ الْأَمِينِ وَأَوْرَدَنَاها فِي بَابِ نَوَادِرِ أَبْوَابِ الْمَزَارِ فَإِنَّهَا حَاوِيَةٌ لِمَا أَوْرَدَهُ فِيهِمَا مَعَ زِيَادَاتٍ كَثِيرَةٍ لَا يُوَافِقُ جُمْلَةً مِنْهَا لِمُعْتَقِدِهِ فِيهِمْ فَلَا حِظْ وَتَأْمُلٌ فِي الرِّيَاضَيْنِ حَتَّى يَظْهَرَ لَكَ صِدْقُ مَا ادَّعَيْتَاهُ».

و دیگری برگونه نگاه رجالیان متأخر، در نگاه این گروه، راوی یک حدیث در یک روایت به خودی خود مورد گفتگو قرار می‌گیرد. اگر این راوی مورد توثیق اصحاب علم رجال قرار نگیرد موجب ضعف سند روایت می‌گردد.

بنابراین چه بسا یک روایت از نظر متقدمان روایتی صحیح باشد و از نظر مبانی رجالی متأخر جزء روایات ضعیف تلقی گردد.

حال اگر به بررسی سند شرح زیارت جامعه برگردیم خواهیم دید که سند این زیارت فقط به نقل شیخ صدوق در دو کتاب خود می‌رسد و گویی همین إسناد از شیخ طوسی نقل شده است.

صدقه در عيون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۲ آورده است: «**حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ السِّنَانِيُّ، وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَاقِ، وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنُ أَخْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُكَتَّبِ، قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ وَ أَبُو الْحُسَيْنِ الْأَسْدِيِّ، قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمَكِيِّ الْبَرْمَكِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخْعَنِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلِمْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلًا أَقُولُهُ بَلِيغًا كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِدًا مِنْكُمْ فَقَالَ...».**

و در کتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲، ص ۶۰۹ چنین آورده است: «رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّخْعَنِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلِمْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلًا أَقُولُهُ بَلِيغًا كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِدًا مِنْكُمْ. فَقَالَ: إِذَا صَرَّتِ إِلَى الْبَابِ فَقُفْ وَ اشْهَدِ الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَنْتَ عَلَى عُشْلٍ فَإِذَا دَخَلْتَ وَ رَأَيْتَ الْقَبْرَ فَقُفْ وَ قُلْ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ثَلَاثَتِينَ مَرَّةً، ثُمَّ امْشِ قَلِيلًا، وَ عَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَ الْوَقَارُ، وَ قَارِبْ بَيْنَ خُطَاكَ، ثُمَّ قِفْ وَ كَبِيرُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثَتِينَ مَرَّةً، ثُمَّ ادْنُ مِنَ الْقَبْرِ وَ كَبِيرُ اللَّهَ أَرْبَعِينَ مَرَّةً تَمَامًا مِائَةً تَكْبِيرَةً ثُمَّ قُلْ...».

شيخ طوسى در تهذیب الأحكام^۱ ج ۶، صص ۹۵ - ۹۶ همین سند را بدین گونه آورده است: «رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنَ بَابَوْيِهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الْكَاتِبُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّخْعَيِّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلِمْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلًا أَقُولُهُ يَلِيقًا كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِدًا مِنْكُمْ فَقَالَ إِذَا صِرْتَ إِلَى الْبَابِ فَقِفْ...».

حال اگر به مقدمه کتاب فقيه برگردیم خواهیم دید که صدوق در نقل روایات، خود را ملتزم به نقل روایات صحیح دیده است؛ از این رو از نظر صدوق روایات کتاب فقيه روایاتی صحیح با سندی استوار است.

«وَ صَنَفْتُ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ بِحَدْفِ الْأَسَانِيدِ لِئَلَّا تَكُثُرَ طُرُقُهُ وَ إِنْ كَثُرَتْ فَوَائِدُهُ، وَ لَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْدَ الْمُصَنِّفِينَ فِي إِيَّادِ جَمِيعِ مَا رَوَوهُ بَلْ قَصَدْتُ إِلَى إِيَّادِ مَا أَفْتَيْ بِهِ وَ أَحْكُمُ بِصَحَّتِهِ وَ أَعْتَقْدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ رَبِّي - تَقَدَّسْ ذِكْرُهُ وَ تَعَالَى قُدْرَتُهُ - وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجُعُ». ^۲

بنابراین سند شرح زیارت جامعه بر مشرب متقدمانی چون صدوق درست است.

حال اگر به مبانی رجالیان متأخر برگردیم بایستی به نکات ذیل توجّه نماییم:

ناقل اصلی زیارت از حضرت هادی علیه السلام در نقل عیون «موسی بن عمران نخعی» و در نقل فقيه، و به تبع طوسی «موسی بن عبدالله نخعی» است. جزان

۱. تهذیب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج ۶، ص: ۹۵ - ۹۶

۲. كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص: ۲۹ - ۳۰

که وی در متون رجالی مجھول دانسته شده و توثیقی بروی نیست.^۱
 علامه مجلسی در ملاذ الأخيار^۲ به اجمال آورده است: «باب زیارة جامعه
 لسائر المشاهد على أصحابها السلام، الحديث الأول: مجھول».^۳
 در زبدة المقال من معجم الرجال^۴ آمده است: «موسى بن عبد الله النخعي:
 مجھول، روی الزيارة الجامعة عن الہادی علیہ السلام».

در تنقیح المقال^۵ چنین بیان می دارد: «موسى بن عبد الله بن عبد الملك
 بن هشام عده الشیخ علیہ السلام فی رجاله من أصحاب الجواد علیہ السلام و ظاهره کونه إمامیاً
 إلّا أَنْ حاله مجھول». ^۶

ناقل روایت از همین موسی بن عمران «محمد بن اسماعیل البرمکی» است
 که طریق روایتی وی بنابر طریقہ مشیخه صدوق توثیق نشده است.

۱. برخی در مقام تصحیح این راوی و خروج وی از زمرة «مجھولین» براین رأی متمايلند که این
 دونام در واقع مرخم نام کامل «موسی بن عمران بن عبد الله نخعی» یا «موسی بن عبد الله بن
 عمران» است که از زمرة مجھولان نیست. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۲۱: «و
 موسی بن عبد الله النخعي متعدد مع ابن عمران النخعي وأحدهما اسم جده». والبته با تتبع در
 کتابهای رجالی این دو اسم نیز چندان شناخته شده نیست!
 ۲. ملاذ الأخيار، ج ۹، ص ۲۴۸.

۳. البته وی در ادامه کلام خود افزوده است: «لکن الزيارة نفسها شاهد عدل على صحتها»، و
 این دقیقاً همان نکته‌ای است که برخی از رجالیان متأخر به واسطه تسامح در ادلۀ سنن در
 تصحیح این زیارت آورده‌اند.

۴. زبدة المقال من معجم الرجال، ج ۲، ص ۴۸۹.

۵. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۳، ص ۲۵۷.

۶. محقق خویی از حال او به سکوت گذشته است، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات
 الرواۃ، ج ۲۰، ص ۵۷: «موسی بن عبد الله النخعي: روی الزيارة الجامعة عن الہادی علیہ السلام»، و روی
 عنه محمد بن اسماعیل البرمکی. الفقيه: الجزء ۲، باب زیارة جامعه لجمعیع الأئمۃ علیہم السلام،
 الحديث ۱۶۲۵. ورواه الشیخ یاسناده، عن الصدوق (قدس سرّه) مثله. التهذیب: الجزء ۶،
 باب زیارة جامعه لسائر المشاهد، الحديث ۱۷۷. ورواه الصدوق (قدس سرّه) فی العیون:الجزء ۲،
 الباب ۶۸، فی ذکر زیارة الرضا علیہ السلام بطورس، الحديث ۱، وفیه: «موسی بن عمران النخعي».

محقق رجالی آیة الله خویی در این باره^۱ گوید: «محمد بن اسماعیل البرمکی... و روی عن موسی بن عبد الله النخعی، و روی الصدوق بطريقه عنه. الفقيه: الجزء ۲، باب زیارة جامعه لجمیع الائمه علیهم السلام، الحدیث ۱۶۲۵. و روی عنه محمد بن أبي عبد الله الکوفی. التهذیب: الجزء ۶، باب زیارة جامعه لسائر المشاهد، الحدیث ۱۷۷. و طریق الصدوق إلیه: علی بن أحمدر بن موسی، و محمد بن أحمدر السنانی، والحسین بن إبراهیم بن أحمدر بن هشام المکتب، عن محمد بن أبي عبد الله الکوفی، عن محمد بن اسماعیل البرمکی؛ و الطریق غیر صحیح؛ لأنّ مشایخ الصدوق المذکورین لم یرد فیهم توثیق».

واما اگر در توثیق و عدم توثیق مشرب اعتدالی متاخران در توثیق، یعنی دلالت متن خبر^۲ افزون بر طبقات رجالی مورد نظر قرار گیرد، چه بسا متن خبر جابر ضعف اسناد شود، از این روی در برخی از کتابهای رجالی متاخرآمده است:

مستدرک الوسائل:^۳ «موسی بن عبد الله النَّخعِی راوی الزیارة الجامعۃ الكبیرة^۴، الّتی یشهد متنها بصحته، قال المحقق صدرالدین العاملی: و فی روایتها مدح؛ لأنّ من لقنه الإمام علیهم السلام مثل هذا الكلام لا یكون إلا من أهل العلم والفضل، انتهی. قلت: بل و ممّن یحتمل أسراراهم، و یؤیّده رواية الجلیلین: محمد بن اسماعیل البرمکی هنا، والحسن بن موسی عنه، فی الكافی، فی

۱. معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۶، ص ۹۹-۱۰۰.

۲. البته اگر مضمون روایت در سنن باشد، از باب تسامح در ادلہ سنن می‌توان به سند چندان اعتمایی ننمود، ولی اگر مضمون خبر مخالف ادلہ کلامی و عقلی باشد اگرچه الفاظ خبر و معانی آن بلند باشد از دلالت خبر نمی‌توان به صحت آن حکم نمود. از این روی در زیارت جامعه و امثال آن اگر تفاسیر غالیانه‌ای واقع گردد این تفاسیر ناقض دلالت و حتی موجب عدم ثوّق به راوی می‌گردد. بنابراین در تفسیر این مضامین بایستی کمال احتیاط عقلی را مبذول داشت.

۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲۷، ص ۱۵.

۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۷۰؛ تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۹۵.

كتاب العقل والجهل^١.

تنقية المقال: ^٢ «موسى بن عبد الله بن عبد الملك بن هشام عدّه الشّيخ رحمه الله في رجاله من أصحاب الجواد عليه السلام، وظاهره كونه إمامياً إلا أنّ حاله مجهول و... وفى روایته لها دلالة واضحة على كونه إمامياً صحيحاً اعتقاداً، بل فى تلقين مولانا الهادى عليه السلام مثل هذه الزيارة المفصلة المتضمنة لبيان مراتب الأئمة عليهم السلام شهادة على كون الرجل من أهل العلم والفضل؛ فالرجل من الحسان، مقبول الرواية، وإهمالهم ذكره في كتب الرجال غير قادر فيه؛ والعلم عند الله تعالى».

مستدرکات علم رجال الحديث: ^٣ «موسى بن عمran التخعي: روى محمد بن أبي عبد الله الأسدى الكوفي عنه، ... وروى البرمكى عنه، عن الإمام الهادى عليه السلام الزيارة الجامعية؛ كما في العيون. وتقديم الكلام فيه في موسى بن عبد الله ... وسائل روایاته الدالة على حسنها».

ودرجايى ديجار در باره همین مبنای گفته شده است: ^٤ «ولا يحصل الوثوق إلا بالمراجعة إلى أحوال الراوي، أو متن الرواية، مثل رواية توحيد المفضل، وزيارة الجامعة الكبيرة، وأمثالهما، فإن متن الرواية يوجب الوثوق بصدوره عن المعصوم عليه السلام».^٥

١. الكافي، ج ١، ص ٢١.

٢. تنقية المقال في علم الرجال، ج ٣، ص ٢٥٧.

٣. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ٨، ص ٢٥.

٤. مستدرکات علم رجال الحديث ، ج ١، ص ٧.

٥. در همین مصدر، ص ٦٠ آمده است: «قال المولى العلامة الأكبر الوحيد البهبهاني في تعليقه في بيان أمارات الوثاقة: ومن القرائن لحجج الخبر وقوع الاتفاق على العمل به، أو على الفتوى به، أو كونه مشهوراً بحسب الرواية أو الفتوى، أو مقبولاً مثل مقبولة عمر بن حنظلة، أو موافقاً للكتاب أو السنّة أو الإجماع أو حكم العقل، أو التجربة مثل ما ورد في خواص الآيات والأعمال والأدعية التي خاصيّتها مجرّبة، مثل قراءة آخر الكهف لانتباه في الساعة التي تراد وغير ذلك، أو يكون في متنه ما يشهد بكونه من الأئمة عليهم السلام مثل خطب نهج البلاغة ونظامها، والصحيفة

الثقات الأخيار من رواة الأخبار:^١ «موسى بن عبد الله النخعي: ثقة؛ لأنّه روى عن الإمام الهادي عليهما السلام زيارة الجامعة الكبيرة ومضمونها دليل على صحتها».^٢ وشاید براساس همین مبنای است که علامه مجلسی علی رغم حکم به مجھول بودن زیارت در دو موضع گفته است: «أقول: إنما بسطت الكلام في شرح تلك الزيارة قليلاً وإن لم أستوف حقّها حذراً من الإطالة؛ لأنّها أصحّ الزيارات سنداً،^٣ وأعمّها مورداً، وأفعّلها لفظاً، وأبلغها معنىً، وأعلاها شأنًا».^٤

واما در این میان مجلسی اول مکاشفه خود را دال بر صحت زیارت دانسته است:^٥ «ورأيت في الرؤيا الحقة تقرير الإمام أبي الحسن علي بن موسى الرضا . صلوات الله عليه . لي وتحسنه عليه ، ولمّا وفقني الله تعالى لزيارة أمير المؤمنين عليهما السلام وشرعت في حوالي الروضة المقدسة في المجاهدات وفتح الله تعالى علىي ببركة مولانا . صلوات الله عليه . أبواب المكاشفات التي لا يحتملها العقول الضعيفة ، رأيت في ذلك العالم . وإن شئت قلت بين النوم واليقظة . عند ما كنت في رواق عمران جالساً إني بسرّ من رأى ورأيت مشهدهما في نهاية الارتفاع والزينة ، ورأيت على قبرهما لباساً أخضر من لباس الجنة ، لأنّه لم أر مثله

السجادية ، ودعاء أبي حمزة ، والزيارة الجامعة الكبيرة إلى غير ذلك».

١. الثقات الأخيار من رواة الأخبار، ص ٣٨٢.

٢. نیز بنگرید: ادب فنای مقربان، ج ١، ص ٨٨.

البته اگر چه دلالات زیارت جامعه بسیار بلند است ولی این گونه استدلال بیشتر خطابی و جدلی است تابرهانی. لازم به ذکر است که صحت اصولی سند زیارت جامعه در گروق بحیث خبر واحد می باشد که در تاریخ علم اصول سید مرتضی، قاضی ابن زهره، ابن ادریس و طرسی مخالف آنند اگر چه اصولیان متاخر قائل به حجیت آن به شرط وجود قرائند.

٣. این تعبیر با اعلام مجھول بودن حدیث سازگار نیست جزآنکه حکم به ترمیم سند به واسطه دلالت حدیث نماید.

٤. ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، ج ٩، ص ٢٧٨؛ بحار الأنوار، ج ٩٩، ص ١٤٤.

٥. لازم به ذکر است که حصول علم از طریق غیر معتاد برای صاحب آن حجت است و برای دیگران حجیت فقهی ندارد.

في الدنيا، ورأيت مولانا و مولى الأنام صاحب العصر والزمان عليه جالساً، ظهره على القبر وجهه إلى الباب؛ فلما رأيته شرعت في هذه الزيارة بالصوت المرتفع كالمحاين، فلما أتممتها قال .صلوات الله عليه .. نعمت الزيارة! قلت: مولاي روحي فداك زيارة جدك؟ و أشرت إلى نحو القبر.. فقال: نعم ادخل! فلما دخلت وقفت قريباً من الباب، فقال .صلوات الله عليه .. تقدم! فقلت: مولاي أخاف أن أصير كافراً بترك الأدب. فقال .صلوات الله عليه .. لا بأس إذا كان بإذننا؛ فتقدّمت قليلاً و كنت خائفاً مرتعاً. فقال: تقدم! تقدمت حتى صرت قريباً منه صلوات الله عليه. قال: اجلس! قلت: أخاف مولاي. قال .صلوات الله عليه .. لا تحف! فلما جلست جلسة العبيد بين يدي المولى الجليل قال .صلوات الله عليه .. استرح واجلس مربعاً فإنك تعبت جئت ماشياً حافياً! والحاصل أنه وقع منه .صلوات الله عليه . بالنسبة إلى عبده الطاف عظيمة ومكالمات لطيفة لا يمكن عدّها ونسبيت أكثرها.

ثم انتبهت من تلك الرؤيا وحصل في اليوم أسباب الزيارة بعد كون الطريق مسدودة في مدة طويلة وبعد ما حصل الموانع العظيمة ارتفعت بفضل الله و تيسّر الزيارة بالمشي و الحفا كما قاله الصاحب عليه .

و كنت ليلة في الروضة المقدسة و زرت مكرراً بهذه الزيارة و ظهر في الطريق و في الروضة كرامات عجيبة بل معجزات غريبة يطول ذكرها.

فالحاصل أنه لا شك لي أن هذه الزيارة من أبي الحسن الهادي .سلام الله عليه .بتقرير الصاحب عليه و أنها أكمل الزيارات وأحسنها، بل بعد تلك الرؤيا أكثر الأوقات أزور الأنئمة .صلوات الله عليهم .بهذه الزيارة، وفي العتبات العاليات ما زرتهم إلا بهذه الزيارة».^١

ميرزا حسين نوري نيزدر تأييد زیارت جامعه در جلد دوم نجم الثاقب

١ . روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، ج ٥، ص ٤٥٢-٤٥١.

در بیان حکایت هفتادم در احوال سید احمد رشتی موسوی آورده که یکی از اولیاء به هنگامی که وی از قافله به سمت طربوزن و امانده به وی به زبان فارسی گفته: «نافله بخوان تا راه را پیدا کنی! من مشغول نافله شدم. بعد از فراغ تهجد، باز آمد و فرمود: «نرفتی؟ گفتم: والله! راه را نمی‌دانم. فرمود: جامعه بخوان! من جامعه را حفظ نداشتم و تاکنون حفظ ندارم با آن که مکرر به زیارت عتبات مشرف شدم. پس از جای برخاستم و جامعه را بالتمام از حفظ خواندم. باز نمایان شد، فرمود: نرفتی؟ هستی؟ مرا بی اختیار گریه گرفت. گفتم: هستم، راه را نمی‌دانم. فرمود: «عاشرها بخوان...» بعد فرمود: «شما چرا جامعه نمی‌خوانید؟ جامعه! جامعه! جامعه!»

شرح زیارت جامعه

۱. ملامح مدد تقی مجلسی (۱۰۷۰ق)؛ شرح وی در ذیل شروح وی بر کتاب فقیه به زبان فارسی و عربی آمده است. (أعيان الشيعة، ج ۹، ص ۱۹۳).
۲. علامه محمد باقر مجلسی (۱۱۱۰ق)، ترجمه زیارت جامعه؛ (أعيان الشيعة، ج ۹، ص ۱۸۴).
۳. سید بهاء الدین محمد بن محمد باقر حسینی مختاری نائینی (۱۱۳۵ق)؛ (تکملة أمل الامل، ج ۵، ص ۱۴۹).
۴. سید محمد رضا حسینی شارح مفاتیح الشرائع؛ (کشف الحجب و الأستار عن أسماء الكتب و الأسفار، ص ۳۳۷).
۵. شیخ احمد بن زین الدین بن ابراهیم احسائی (۱۲۴۱ق)؛ به طور مکرر چاپ شده است.
۶. سید عبد الله بن محمد رضا شیر حسینی کاظمی (۱۲۴۲ق)؛ الانوار اللامعة في شرح الزيارة الجامعه؛ (الذریعة، ج ۲۶، ص ۶۲).

٧. سید محمد بن عبدالکریم بن مراد بن اسدالله طباطبائی بروجردی (١٢٤٨ق)؛ *الأعلام اللامعة فی شرح الزيارة الجامعۃ*؛ (تکملة أمل الأمل، ج٤، ص ٥٣٥).
٨. حاج أبو القاسم تاجر طهرانی شهیر به پروین أدیب (قرن ١٣)؛ (*أعيان الشیعة*، ج٢، ص ٤٠٣).
٩. شیخ درویش علی بن حسین بن علی بن محمد بغدادی حائری (١٢٧٧ق)؛ *بغية الطلب فی شرح الزيارة الجامعۃ*؛ (*أعيان الشیعة*، ج٦، ص ٣٩٦).
١٠. علی نقی بن حسین المعروف بالحاج آغا ابن السید المجاهد الطباطبائی الحائری (١٢٨٩ق)، (*معجم ما کتب عن الرسول و أهل البيت صلوات الله عليهم*، ج٩، ص ٥٤٤).
١١. ابراهیم بن حاج عبدالمجید شیرازی حائری (قرن)؛ *مشارق الشموس الطالعة فی شرح الزيارة الجامعۃ*؛ (*الذریعة*، ج ١١، ص ٦٠).
١٢. شیخ علی بن مولی محمد جعفر أسترابادی طهرانی (١٣١٥ق)؛ *البروق اللامعة فی شرح الزيارة الجامعۃ*؛ (*أعيان الشیعة*، ج ٨، ص ٣٠٩).
١٣. مولی عبدالرسول نوری مازندرانی (١٣٢٥ق)؛ (*أعيان الشیعة*، ج ٨، ص ١٠).
١٤. آقا ریحان الله ابن سید جعفر دارابی بروجردی (١٣٢٨ق)؛ *الشموس الطالعة فی شرح الزيارة الجامعۃ الكبیرة*؛ (*الذریعة*، ج ١٤، ص ٢٣٤).
١٥. محمّد علی بن محمّد نصیر چهاردھی رشتی نجفی (١٣٣٤ق)؛ (*معجم ما کتب عن الرسول و أهل البيت صلوات الله عليهم*، ج ٩، ص ٥٤٥).
١٦. سید حسین بن سید محمد تقی همدانی درود آبادی نجفی (١٣٤٤ق)؛ *الشموس الطالعة فی شرح الزيارة الجامعۃ*؛ به طور مکرر چاپ شده است، این شرح متضمن مبانی جدیدی در عرفان نظری در شرح زیارت جامعه است. (*أعيان الشیعة*، ج ٦، ص ١٤٤).

۱۷. سید محمد بن السید محمود حسینی لواسانی طهرانی معروف به عصار (۱۳۵۵ق)؛ *الإلهامات الرضوية في شرح الزيارة الجامعة الكبيرة*؛ (الذریعة، ج ۲، ص ۳۰۲).
۱۸. میرزا محمد حسین بن حیدر علی اسفهانی (قرن ۱۴)؛ ره آورد قانع ترجمة منظوم زیارت جامعه؛ (الذریعة، ج ۱۱، ص ۳۰۹).
۱۹. سید عبد الله بن أبي القاسم الموسوی البلادی الغریفی (۱۳۷۲ق)؛ *الشمس الطالعة في شرح الزيارة الجامعة*؛ (الذریعة، ج ۱۴، ص ۲۲۳).
۲۰. شیخ محمد رضا بن القاسم الغراوی (قرن ۱۴)؛ *الأنوار الساطعة في شرح الزيارة الجامعة*؛ (الذریعة، ج ۲۶، ص ۶۰).
۲۱. معین الدین أشرف بن محمد صادق حسینی؛ (معجم ما کتب عن الرسول و أهل البيت صلوات الله علیهم، ج ۹، ص ۵۴۴).
۲۲. محمد بن أبي القاسم ناصر حکمت طبیب زاده اصفهانی احمدآبادی (۱۳۷۶ق)؛ *الشمس الطالعة في شرح الزيارة الجامعة*؛ (معجم المطبوعات العربية في إیران، ص ۳۳۷).
- در سالیان آخر شروح متعددی بر زیارت جامعه نگاشته شده که در ذیل به برخی اشاره می‌شود.^۱
۲۳. محمد هادی فخر المحققین شیرازی (۱۴۲۰ق)؛ *شرح زیارت جامعه کبیره*؛ در دو مجلد چاپ شده است.
۲۴. شیخ جواد کربلائی (۱۳۹۰ش)؛ *الأنوار الساطعة في شرح الزيارة الجامعة*؛ شرح مفصلی است که در پنج مجلد چاپ شده است.

۱. در مقالات گوناگونی شروح متاخر زیارت جامعه و نگاشته‌های موجود درباره آن که در حدود ۱۴۵ پژوهش است مورد واکاوی قرار گرفته و در پایگاه‌های اینترنتی انعکاس یافته است. ر.ک: پایگاه خبری نسخ خطی، پایگاه اطلاع رسانی حوزه.

۲۵. شیخ عبد الله جوادی آملی؛ ادب فنای مقرّبان؛ شرح مفصلی است که در نه مجلد چاپ شده است.

زیارت جامعه و پندار غلوّ در آن

پیش از ورود به بحث غلوّ و ابهام در مدلول آن توجّه به نکته‌ای بس بایسته است.

خاستگاه حدیثی/فکری شیعه در قرون اولیه دارای سه مرکز اساسی است:
مدرسهٔ بغداد، مدرسهٔ ری و قم، و مدرسهٔ کوفه.

مدرسهٔ بغداد متمایل به اصول کلامی و عقلی است، از این روی صحت گزاره‌های حدیثی از مجرای کلامی نیز بایستی مورد گفتگو قرار گیرد.

مدرسهٔ قم و ری بیشتر متمرکز بر مدلول حدیث است و چندان التفاتی به مبانی کلامی مخصوص ندارد، و پیش فرض اساسی آنها در تحلیل روایات عدم میل به غلوّ است.

مدرسهٔ کوفه نه تنها دلبستگی به حدیث صرف دارد بلکه بر خلاف مکتب قم در صدد تفسیر متون روایی بر بنیادهایی است که از منظر قمی‌ها منجر به غلوّ است.

از این روی باید دربارهٔ زیارت جامعه دو نکته را مورد توجّه قرار داد:
زیارت جامعه از بستر روایی قم نقل شده و عملاً به واسطهٔ نقل شیخ صدوق به مدرسهٔ بغداد و شیخ طوسی رسیده است که صدوق به هیچ وجه متمایل به غلوّ نیست و طوسی به واسطهٔ اساتیدش دارای مشرب اعتدالی می‌باشد.

شرح زیارت جامعه بنابر خاستگاه مدرسهٔ فکری شیعه و سه مدرسهٔ فوق،
توان سه گونه تفسیرو یا حتی تفاسیر التقاطی را دارد.

تحليل آموزه غلو

«غلو» در لغت به معنی افراط و بالا رفتن و تجاوز از حدود می باشد؛ و کلمه «تعدی» به معنی افراط و تجاوز از حد است، ولی کلمه غلو در جایی است که تجاوز از حد خود رد شده است.

در قرآن به غلو مسیحیان در دین خود و تجاوز از حد خود در شناسایی حضرت عیسی اشاره شده است؛ ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ الَّتِي قَالَهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِّنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ﴾.^١

و خطاب به اهل کتاب آمده است: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلٍ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾.^٢

ادیان گذشته در حق پیشوایان مذهبی خود غلو کرده‌اند و همین امر در قرآن کریم سخت مورد انتقاد قرار گرفته است: ﴿وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِهُنَّ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلٍ قاتَلُهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُون﴾.^٣

و درباره مسیحیان آمده است: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أَمْهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ لَلَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَمَ اللَّهُ

١. سورة نساء، آیه ١٧١.

٢. سورة مائدہ، آیه ٧٧.

٣. سورة توب، آیه ٣٥.

عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاوَاهُ النَّارِ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ^۱.

و در پاره‌ای از آیات به غلوّ انسانها در حق ملائکه و حتی جنیان اشاره شده است که به سختی مورد انتقاد ربوی قرار گرفته است: ﴿وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَحَذُّوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيْمَرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْشَمْتُمُ مُسْلِمَوْنَ﴾.^۲

﴿وَ يَوْمَ يَحْشِرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهُؤُلَاءِ إِيمَانُكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ﴾.^۳

واما پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت علی رغم اشارات قرآنی، غلوّ در حق برخی از پیشوایان اتفاق افتاده است؛ همچون غلوّ دربارهٔ تک تک خلفای راشدین، غلوّ در حق معاویه، غلوّ دربارهٔ صاحبان مکاتب فقهی همچون ابوحنیفه، غلوّ در الوهیت منصور خلیفهٔ عباسی توسط راوندیه، غلوّ در قبول امامت ابومسلم خراسانی توسط ابو مسلمیه و غلوّ گروهی به نام رضوانیه دربارهٔ وی و قول به حلول خداوند در ابومسلم خراسانی!^۴

واما با تأملی در خواهیم یافت که علت غلوّ در یک و یا چند عامل زیراست:

۱. جهل و ناآگاهی.

۲. افراط در محبت.

۳. سوء استفاده از موقعیت جهت وصول به مال و منصب، همچون عملکرد ابوالخطاب و مغيرة بن سعید و ابو منصور عجلی.

۴. رواج ابا حی گری.

۵. استفاده از دروغ بزرگ جهت قبول امت.

۶. ضعف فهم و کزاندیشی به هنگام مواجهه با احادیث فضائل.

۱. سوره مائدہ، آیه ۱۷ و ۷۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۰.

۳. سوره سباء، آیه ۴۰-۴۱.

۴. ر.ک: غالیان، ۳۷-۴۲.

٧. تأثير اسرائييليات.

٨. تبليغات حكومتى جهت کوچک کردن و يا افراط در بزرگ نمودن.

٩. مواجهه با حکومت، با بزرگ کردن مخالفان حکومت، همچون رفتار
موالیان در عهد بنی امية نسبت به اهل بیت علیهم السلام.

١٠. تقصیر در حق بزرگان و در طلب جبران آن بودن.^١

واما در طول تفکر شيعي غلو در گونه های متعددی قابل پيگيري است:

١. اعتقاد به الوهيت ائمه؛

٢. اعتقاد به نبوت ائمه؛

٣. اعتقاد به حلول؛

٤. اعتقاد به تناصح؛

٥. جواز تشبيه خداوند به موجودات؛

٦. قول به تفویض؛^٢

٧. البته در اين ميان تحرير در تفسير پاره اى از آموزه هاي شيعي را چه بسا
بتوان به پيكره غلو منسوب دانست؛ همچون تحرير در معنای وصایت و
رجعت و بداء.

اعتقاد به الوهيت ائمه:^٣ اين ادعى اولين بار توسط عبدالله بن سبا وارد تفکر
اسلامى گردید و اين عقیده بعداً به گونه هاي ديگري نيز ظهرور يافت؛ همچون
ادعای الوهيت منصور خليفه عباسى، و يا الوهيت حضرت صادق عليه السلام توسط

١. جهت تفصيل اين گفتار بنگريid: غاليان، ٤٣-٥١.

٢. جهت تفصيل اين گفتار بنگريid: غاليان، ص ١٧٥.

٣. شيخ مفيد گويid: «والغلاة من المتظاهرين بالإسلام هم الذين نسبوا أمير المؤمنين والأئمة
من ذريته عليهم السلام إلى الألوهية والنبوة وصفوهم من الفضل في الدين والدنيا إلى ما تجاوزوا فيه
الحد وخرجوا عن القصد وهم ضلال كفار حكم فيهم أمير المؤمنين عليه السلام بالقتل والتحريق
بالنار، وقضت الأئمة عليهم السلام عليهم بالإكفار والخروج عن الإسلام». (تصحيح اعتقادات الإمامية،
ص ١٣١).

ابوالخطاب، ادعای الوهیت بر امام حسن عسکری علیہ السلام توسط محمد بن نصیر نمیری، ادعای خدایی برای محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق توسط قرامطه، و ادعای خدایی برای ابو مسلم خراسانی، و یا خدایی بر حسین بن منصور حلاج و عبدالله بن حرب کندی.^۱

قائلان به نبوت ائمّه: همچون ادعای مجعلو از مختار ثقیفی بر ادعای نبوت حضرت علی علیہ السلام، و یا ادعای نبوت بر امام صادق علیہ السلام. و در همین راستا عده‌ای نیز خود را نبی پنداشتند، همچون محمد بن اسماعیل و محمد بن نصیر نمیری.

اعتقاد به حلول جزء الهی در علی بن ابی طالب توسط عبدالله بن سبا که همین امر در سایر ائمّه نیز مطرح شده است.

اعتقاد به تناسخ توسط غلات و سیله‌ای برای توجیه ابا حه‌گری و بی‌بند و باری بود، چرا که با قبول تناسخ می‌توان معاد و قیامت را منکر شد و آن را در همین دنیا اعتبار کرد، از همین رو در بسیاری از طوایف غلات اندیشه ابا حه‌گری و رفع تکلیف دیده می‌شود.

تشبیه یک مفهومی دو سویه است، از سویی برخی براین باورند که انسان شبیه به خداست و بنابراین قادر بر کارهای ربوبی است؛ و از سوی دیگر برخی خدا را شبیه به یک انسان می‌دانند، از این روی در باور اینان خدا دارای چشم و گوش و سایر لوازم انسانی است.

تفویض در لغت به معنی واگذار کردن کاری به دیگری و حاکم گردانیدن او در آن کار است. و در اصطلاح علم کلام به معنی آن است که خداوند پس از آفرینش، شخصی را مختار مطلق در تصرف در خلقت قرار داد.^۲

۱. جهت تفصیل این گفتار بنگرید: غالیان، ص ۱۷۶-۱۷۸.

۲. غالیان، ص ۳۱۰-۳۶۲.

گذری بر پرهیز از غلو در روایات

اندیشهٔ غلات تاثیر بسیار بسزایی در تحریب وجههٔ ائمهٔ طیبین و اصحاب ائمه و آموزه‌های کلام شیعی داشته و موجب آن گردیده که مخالفان شیعه اتهامات ناروایی را به شیعه و کلام شیعی وارد سازند؛ از این روی در حدیث آمده است:

«قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْذَرُوا عَلَى شَبَابِكُمُ الْغَلَةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ! فَإِنَّ الْغَلَةَ شَرٌّ خَلْقٍ يُصْغِرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَيَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ؛ وَاللَّهُ! إِنَّ الْغَلَةَ لَشَرٌّ مِّنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا؛ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِلَيْنَا يَرْجِعُ الْغَالِي فَلَا نَقْبِلُهُ، وَبِنَا يَلْحُقُ الْمُقَصِّرُ فَنَقْبِلُهُ. فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: الْغَالِي قَدْ اعْتَادَ تَرْكَ الصَّلَاةِ وَالرِّكَأَةِ وَالصِّيَامِ وَالحَجَّ فَلَا يَقْدِرُ عَلَى تَرْكِ عَادِتِهِ وَعَلَى الرُّجُوعِ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَبَدًا، وَإِنَّ الْمُقَصِّرَ إِذَا عَرَفَ عَمَلَ وَأَطَاعَ». ^۱

ائمهٔ معصومین خود هرگونه انتساب الوهی به خود را در مرتبهٔ ذات و صفات نفی می‌کنند؛ «كُنْتُ أَقُولُ فِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، فَدَخَلْتُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ: يَا صَالِحُ! إِنَّا وَاللَّهِ عَيْدُ مَخْلُوقُونَ لَنَا رَبٌّ نَعْبُدُهُ وَإِنْ لَمْ نَعْبُدْهُ عَذَّبَنَا». ^۲

یکی از مهمترین روایات این باب، روایت مفصل ذیل است:

«فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿غَيْرُ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ ^۳ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمْرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادَهُ أَنْ يَسْأَلُوهُ طَرِيقَ الْمُنْعَمِ عَلَيْهِمْ وَهُمْ التَّسِيُّونَ وَالصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ وَالصَّالِحُونَ، وَأَنْ يَسْتَعِيدُوا مِنْ طَرِيقِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَهُمُ الْيَهُودُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ ﴿هَلْ أَنْبِئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۶۵ - ۲۶۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۰۳؛ رجال الكشي، ص ۲۱۸.

۳. سورة الفاتحة، آیه ۷.

الله من لعنه الله وغضب عليه[﴾]، وأن يُستعيذوا من طريق الصالين وهم الذين قال الله فيهم: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُو فِي دِينِكُمْ غَيْرُ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلِ وَ أَضْلَلُوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾[﴾] وهم النصارى. قال أمير المؤمنين عليه السلام: كُلُّ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ فَهُوَ مَغْضُوبٌ عَلَيْهِ وَ ضَالَّ عَنْ سَبِيلِ الله.

وقال الرضا عليه السلام كذلك، وزاد فيه فقال: ومن تجاوز بأمير المؤمنين عليه السلام العبودية فهو من المغضوب عليهم ومن الصالين.

وقال أمير المؤمنين عليه السلام: لا تتجاوزوا بنا العبودية، ثم قولوا ما شئتم ولن تبلغوا؛ وإياكم والغلو كغلو النصارى فإنني بريء من الغالبين... فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ عَلَيْاً لَمَّا أَظْهَرَ مِنْ نَفْسِهِ الْمُعْجَرَاتِ الَّتِي لَا يَقْدِرُ عَلَيْهَا غَيْرُ اللَّهِ دَلَّ عَلَى أَنَّهُ إِلَهٌ، وَلَمَّا ظَهَرَ لَهُمْ بِصَفَاتِ الْمُحْدِثِينَ الْعَاجِزِينَ لَبَسَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَامْتَحَنُهُمْ لِيَعْرِفُوهُ وَلِيَكُونُ إِيمَانُهُمْ بِهِ اخْتِيَارًا مِنْ أَنفُسِهِمْ.

فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِمْ: أَوْلُ مَا هَاهُنَا أَنَّهُمْ لَا يَنْفَصِلُونَ مِنْ قُلْبِ هَذَا عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: لَمَّا ظَهَرَ مِنْهُ الْفَقْرُ وَالْفَاقَةُ دَلَّ عَلَى أَنَّ مَنْ هَذِهِ صِفَاتُهُ وَشَارَكَهُ فِيهَا الْمُضَعَّفَاءُ الْمُحْتَاجُونَ لَا تَكُونُ الْمُعْجَرَاتُ فَعْلَهُ، فَعَلِمَ بِهِذَا أَنَّ الَّذِي ظَهَرَ مِنْهُ مِنَ الْمُعْجَرَاتِ إِنَّمَا كَانَ فِعْلَ الْقَادِرِ الَّذِي لَا يُشِبِّهُ الْمَخْلُوقِينَ، لَا فِعْلَ الْمُحَدِّثِ الْمُحْتَاجِ الْمُشَارِكِ لِلْمُضَعَّفَاءِ فِي صِفَاتِ الْمُضَعِّفِ.

ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِمْ: إِنَّ هُؤُلَاءِ الظَّالِلَ الْكَفَرَةَ مَا أَتُوا إِلَّا مِنْ قِبْلِ جَهَنَّمْ بِمِقْدَارٍ أَنفُسِهِمْ حَتَّى اشْتَدَّ إِعْجَابُهُمْ بِهَا، وَكَثُرَ تَعْظِيمُهُمْ لِمَا يَكُونُ مِنْهَا فَاسْتَبَدُوا بِآرَائِهِمُ الْفَاسِدَةِ وَاقْتَصَرُوا عَلَى عُقُولِهِمُ الْمَسْلُوكِ بِهَا غَيْرَ سَبِيلِ الْوَاجِبِ حَتَّى اسْتَضْغَرُوا قَدْرَ اللَّهِ وَاحْتَقَرُوا أَمْرَهُ وَتَهَاوَنُوا بِعَظِيمِ شَأنِهِ؛ إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ الْقَادِرُ

١. سورة المائدة، آية ٦٠.

٢. سورة المائدة، آية ٧٧.

بِنَفْسِهِ الْغَنِيُّ بِذَاتِهِ الَّتِي لَيْسَتْ قُدْرَتُهُ مُسْتَعَارَةً، وَلَا غِنَاهُ مُسْتَفَادًا، وَالَّذِي مَنْ شَاءَ أَفْقَرَهُ، وَمَنْ شَاءَ أَغْنَاهُ، وَمَنْ شَاءَ أَعْجَزَهُ بَعْدَ الْقُدْرَةِ وَأَفْقَرَهُ بَعْدَ الْغِنَى؛ فَنَظَرُوا إِلَى عَبْدٍ قَدْ احْتَصَهُ اللَّهُ بِقُدْرَتِهِ لِيُبَيِّنَ بِهَا فَضْلَهُ عِنْدَهُ، وَاثْرَهُ بِكَرَامَتِهِ لِيُوْجِبَ بِهَا حُجَّتَهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَلِيَجْعَلَ مَا آتَاهُ مِنْ ذَلِكَ ثَوَابًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَبَاعِثًا عَلَى اتِّبَاعِ أَمْرِهِ، وَمُؤْمِنًا عِبَادَهُ الْمُكَلَّفِينَ مِنْ غَلَطٍ مَنْ نَصَبَهُ عَلَيْهِمْ حُجَّةً وَلَهُمْ قُدْوَةً، وَكَانُوا كُطَّلَابٍ مَلِكٍ مِنْ مُلُوكِ الدُّنْيَا يَنْتَجُونَ فَضْلَهُ وَيَأْمُلُونَ نَائِلَهُ وَيَرْجُونَ التَّفْيِيْوَ بِظُلْلِهِ وَالِإِنْتِعاَشَ بِمَعْرُوفِهِ وَالِإِنْقِلَابَ إِلَى أَهْلِهِمْ بِجَزِيلِ عَطَائِهِ الَّذِي يُعِينُهُمْ عَلَى كُلِّ الدُّنْيَا وَيُنْقِذُهُمْ مِنَ التَّعْرُضِ لِدُنْيَى الْمَكَاسِبِ وَخَسِيسِ الْمَطَالِبِ؛ فَبَيْنَا هُمْ يَسْأَلُونَ عَنْ طَرِيقِ الْمَلِكِ لِيَتَرَصَّدُوهُ وَقَدْ وَجَهُوا الرَّعْبَةَ نَحْوَهُ وَتَعَلَّقُتْ قُلُوبُهُمْ بِرُؤْيَتِهِ؛ إِذْ قِيلَ سَيَظْلُلُ عَلَيْكُمْ فِي جُيُوشِهِ وَمَوَاكِبِهِ وَخَيْلِهِ وَرَجْلِهِ؛ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَعْطُوهُ مِنَ التَّعْظِيمِ حَقَّهُ، وَمِنَ الْإِقْرَارِ بِالْمَمْلَكَةِ وَاجْبَهُ؛ وَإِيَّا كُمْ أَنْ تُسَمُّوا بِاسْمِهِ غَيْرَهُ! وَتُعَظِّمُوا سِوَاهُ كَتَعْظِيمِهِ! فَتَكُونُوا قَدْ بَخْسَتُمُ الْمَلِكَ حَقَّهُ وَأَرْيَيْتُمْ عَلَيْهِ وَاسْتَحْقَقْتُمْ بِذَلِكَ مِنْهُ عَظِيمَ عُقوَتِهِ فَقَالُوا نَحْنُ كَذَلِكَ فَاعْلُونَ جُهْدَنَا وَطَاقَتْنَا فَمَا لَبِثُوا أَنْ طَلَعَ عَلَيْهِمْ بَعْضُ عَبِيدِ الْمَلِكِ فِي خَيْلٍ قَدْ ضَمَّهَا إِلَيْهِ سَيِّدُهُ وَرَجْلٍ قَدْ جَعَلَهُمْ فِي جُمْلَتِهِ وَأَمْوَالٍ قَدْ حَبَاهُ بِهَا فَنَظَرَ هَؤُلَاءِ وَهُمْ لِلْمَلِكِ طَالِبُونَ وَاسْتَكْبَرُوا مَا رَأَوْهُ بِهَذَا الْعَبْدِ مِنْ نِعَمِ سَيِّدِهِ وَرَفَعُوهُ عَنْ أَنْ يَكُونَ مَنْ هُوَ الْمُنْعَمُ عَلَيْهِ بِمَا وَجَدُوا مَعَهُ عَبْدًا، فَأَقْبَلُوا يُحْيِيُونَهُ تَحْيَةَ الْمَلِكِ وَيُسَمُّونَهُ بِاسْمِهِ وَيَجْحَدُونَ أَنْ يَكُونَ فَوْقَهُ مَلِكٌ أَوْ لَهُ مَالِكٌ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمُ الْعَبْدُ الْمُنْعَمُ عَلَيْهِ وَسَائِرُ جُنُودِهِ بِالرَّجْرِ والثَّهْيِ عَنْ ذَلِكَ وَالْبَرَاءَةِ مِمَّا يُسَمُّونَهُ بِهِ وَيُخْبِرُونَهُمْ بِأَنَّ الْمَلِكَ هُوَ الَّذِي أَنَعَمَ عَلَيْهِ بِهَذَا وَاحْتَصَهُ بِهِ وَأَنَّ قَوْلَكُمْ مَا تَقُولُونَ يُوْجِبُ عَلَيْكُمْ سَخَطَ الْمَلِكِ وَعَذَابَهُ، وَيُفِيشُكُمْ كُلَّ مَا أَمْلَأْتُمُوهُ مِنْ جِهَتِهِ، وَأَفْبَلَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ يُكَذِّبُونَهُمْ وَيَرْدُونَ عَلَيْهِمْ قَوْلَهُمْ؛ فَمَا زَالَ كَذَلِكَ حَتَّى غَضَبَ عَلَيْهِمُ الْمَلِكُ لِمَا وَجَدَ هَؤُلَاءِ قَدْ سَاوَوْا بِهِ عَبْدَهُ وَأَزْرَوْا عَلَيْهِ فِي مَمْلَكَتِهِ وَبَخْسُوهُ حَقَّ تَعْظِيمِهِ، فَحَشَرَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى حَبِسِهِ وَوَكَلَ بِهِمْ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ.

فَكَذَلِكَ هَؤُلَاءِ وَجَدُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ فَضْلَهُ وَيُقِيمَ

حُجَّتُهُ، فَصَعِرَ عِنْدَهُمْ حَالُهُمْ أَنْ يَكُونَ جَعَلَ عَلَيْهِ اللَّهُ عَبْدًا وَأَكْبَرُوا عَلَيْهَا عَنْ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ رَبًّا، فَسَمَّوهُ بِغَيْرِ اسْمِهِ؛ فَنَهَا هُمْ هُوَ وَأَتَبَاعُهُ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِ وَشِيعَتِهِ وَقَالُوا لَهُمْ: يَا هَوْلَاءِ! إِنَّ عَلِيًّا وَوْلَدُهُ عِبَادُ مُكْرِمُونَ مَحْلُوقُونَ مُدَبَّرونَ لَا يَقْدِرُونَ إِلَّا عَلَى مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ، وَلَا يَمْلِكُونَ إِلَّا مَا مَلَّكُهُمْ، لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُسُورًا وَلَا قَبْضًا وَلَا بَسْطًا وَلَا حَرَكَةً وَلَا سُكُونًا إِلَّا مَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ وَطَوَّقُهُمْ، وَإِنَّ رَبَّهُمْ وَحَالُهُمْ يَجِلُّ عَنْ صِفَاتِ الْمُحَدَّثِينَ وَيَتَعَالَى عَنْ نُعُوتِ الْمَحْدُودِينَ؛ فَإِنَّ مَنِ اتَّخَذَهُمْ أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَهُوَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ؛ فَأَبَى الْقَوْمُ إِلَّا جِمَاحًا وَامْتَدُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ فَبَطَّلَتْ أَمَانِيْهُمْ وَخَابَتْ مَطَالِبِهِمْ وَبَقُوا فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ».^١

«دَخَلَ حُجْرَبْنِ زَائِدَةَ وَعَامِرَبْنِ جُذَاعَةَ الْأَزْدِيِّ عَلَيْهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ: جُعِلْنَا فِدَاكَ! إِنَّ الْمُفَضَّلَ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ إِنَّكُمْ تُقْدِرُونَ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ. فَقَالَ: وَاللَّهِ! مَا يُقْدِرُ أَرْزَاقَنَا إِلَّا اللَّهُ، وَلَقَدْ احْتَجَتْ إِلَى طَعَامٍ لِعِيَالِي فَضَاقَ صَدْرِي وَأَبْلَغَتِ إِلَيَّ الْفِكْرَةُ فِي ذَلِكَ حَتَّى أَحْرَزْتُ قُوتَهُمْ، فَعِنْدَهَا طَابَتْ نَفْسِي؛ لَعْنَهُ اللَّهُ وَبَرِئَ مِنْهُ. قَالَ: أَفَنَلْعَنُهُ وَنَتَبَرَّأُ مِنْهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَلَعْنَاهُ وَبَرِئْنَا مِنْهُ بِرَبِّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ مِنْهُ».^٢

امامان شیعی هرگونه ثبوت نبوّتی را برای خود نفی می‌کنند، و این در معنی دقیق کلامی به معنی عدم جواز نسخ احکام قرآنی و نبوی تو سط امامان است، و یادآور عبارت مشهور «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحَرَامٌ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ»^٣ می‌باشد.^٤

«عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْبَقَبَاقِ قَالَ: تَدَاكَرَ أَبْنُ أَبِي يَغْفُورٍ وَمُعَلَّبُ بْنُ حُنَيْسٍ فَقَالَ:

١. بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ٢٧٣ - ٢٧٨.

٢. بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ٣٠١؛ رجال الكشي، ص ٢٠٨ - ٢٠٧.

٣. الكافي، ج ١، ص ١٤٧ - ١٤٨.

٤. برخی از کارشناسان فقهی شیعه اگرچه خود ناقلان این روایتند ولی چندان از ملتزمان بدان نمی‌باشند.

ابن أبي يَعْفُورِ الْأَوْصِيَاءُ عَلَمَاءُ أَبْرَارٍ أَنْقِيَاءُ، وَقَالَ ابْنُ حُنَيْسٍ: الْأَوْصِيَاءُ أَنْبِيَاءُ. قَالَ: فَدَخَلَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَلَمَّا اسْتَقَرَ مَجْلِسُهُمَا قَالَ: فَبَدَأْهُمَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَبْرَأُ مِمَّا قَالَ إِنَّا أَنْبِيَاءُ». ^۱

وهمین امامان در صدد نفی علم غیب به خود می‌باشند که البته تحلیل مفهوم علم غیبی نفی شده در این احادیث چندان ساده نمی‌باشد، و قدر متیقّن از آن با توجه به نفی نبوت از ائمه طاهرین علیهم السلام همان علم به وحی و تجدید وحی است، والا ثبوت علم غیر متعارف برای مرتاضان و عرفاً مورد اذعان تمام اهل تحقیق است.

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ. قَالَ: وَمَا يَقُولُونَ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ يَعْلَمُ قَطْرَ الْمَطَرِ وَعَدَ النُّجُومَ وَوَرَقَ الشَّجَرِ وَوَزْنَ مَا فِي الْبَحْرِ وَعَدَ التُّرَابَ؛ فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! سُبْحَانَ اللَّهِ! لَا وَاللَّهِ! مَا يَعْلَمُ هَذَا إِلَّا اللَّهُ». ^۲

«عَنِ ابْنِ الْمُغِيْرَةِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَيَحِيَّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ يَحِيَّ: جَعَلْتُ فِدَاكَ! إِنَّهُمْ يَرْعُمُونَ أَنْكَ تَعْلَمُ الْغَيْبَ. قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! ضَعْ يَدَكَ عَلَى رَأْسِيِّ، فَوَاللَّهِ مَا بَقِيَتْ فِي جَسَدِي شَعْرَةٌ وَلَا فِي رَأْسِيِّ إِلَّا قَامَتْ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَا وَاللَّهِ! مَا هِيَ إِلَّا رِوَايَةٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». ^۳

یکی از مصادیق بارز غلو، آموزه «تفویض» است که جهت تکمیل این بحث باید مورد واکاوی قرار گیرد.

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۹۱؛ رجال الكشي، ص ۱۶۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۹۴؛ رجال الكشي، ص ۱۹۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۹۳؛ رجال الكشي، ص ۱۹۳. جهت تفصیل گفتار بنگرید: غالیان، ص ۱۵۴-۱۵۹.

تفويض و معنای اصطلاحی آن

تفويض در اصطلاح کلامی به دو معنی است:

الف: تفویض در مقابل جبر؛

شهرستانی در این باره گوید: «المفوضة الذين كانوا يعتقدون بتفويض الأمور إلى العباد، وأنه ليس لله سبحانه أي صنع في أفعالهم، فجعلوا الإنسان خالقاً لأفعاله، مستغنِياً عن الله سبحانه، فصار كاِللَّهِ فِي مَحَالِ الْأَفْعَالِ كَمَا كَانَ الْقَضَاءُ وَالْقَدْرُ حَاكِماً عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَمْكُن تَغْيِيرَهُ بِأَيِّ صُورَةٍ أُخْرَى مِن الصور».^۱

ب: نام فرقه‌ای از غلات؛

تهانوی در ذیل «المفوضة» گوید: «وقد يطلق المفوضة بالكسر على فرقة من غلاة الشيعة، قالوا: خلق الله محمداً وفوض إليه خلق الدنيا، فهو الخلاق لها، وقيل: فوض ذلك إلى عليٍّ؛ كذا في شرح المواقف^۲». ^۳

یکی از قدیمی‌ترین گزارش‌های موجود از شناسایی گروه مفوضه گفتار اشعری است که در مصادر بعد از اوی تأثیر بسزایی داشته و عملاً گفتار وی بدون تصریف نقل شده است:

«والصنف الخامس عشر من اصناف الغالية يزعمون أنَّ الله عزوجلّ وكلَّ الأمور وفَوْضُهَا إِلَى مُحَمَّدٍ . صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . وَأَنَّهُ أَقْدَرَهُ عَلَى خَلْقِ الدُّنْيَا فَخَلَقَهَا وَدَبَّرَهَا، وَأَنَّ اللَّهَ سَبَحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً، وَيَقُولُ ذَلِكَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ

۱. الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲. در شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۸۸ آمده است: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مُحَمَّداً وَفَوْضَ إِلَيْهِ خَلْقَ الدُّنْيَا، فَهُوَ الْخَلَّاقُ لَهَا بِمَا فِيهَا، وَقَالُوا: فَوْضَ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ».

۳. موسوعة کشاف اصطلاحات الفنون والعلوم، ج ۲، ص ۱۶۱۸ - ۱۶۱۹.

فِي عَلِيٍّ، وَيَزْعُمُونَ أَنَّ الْأَئمَّةَ يَنْسخُونَ الشَّرَاعَ وَيَهْبِطُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَتَظَهُرُ عَلَيْهِمُ الْأَعْلَامُ وَالْمَعْجَزَاتُ وَيَوْحِي إِلَيْهِمْ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْلِمُ عَلَى السَّحَابَ وَيَقُولُ إِذَا مَرَّتْ سَحَابَةً بِهِ إِنَّ عَلِيًّا رَضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ فِيهَا وَفِيهِمْ».^١

وَأَمَّا شِيخُ صَدُوقٍ گَوِيدَ: «اعْتِقَادُنَا فِي الْغَلَةِ وَالْمَفْوَضَةِ أَنَّهُمْ كُفَّارٌ بِاللَّهِ تَعَالَى، وَأَنَّهُمْ أَشَرٌ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالْقَدْرِيَّةِ وَالْحَرُورِيَّةِ وَمِنْ جَمِيعِ أَهْلِ الْبَدْعِ وَالْأَهْوَاءِ الْمُضْلَّةِ، وَأَنَّهُ مَا صَغَرَ اللَّهُ جَلَّ جَلَلَهُ تَصْغِيرُهُمْ شَيْءٌ».^٢

اقسام تفويض به روایت علامه مجلسی
«وَأَمَّا التَّفْوِيْضُ فَيُطْلِقُ عَلَى مَعْنَى؛ بَعْضُهَا مَنْفَيٌ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ اللَّهُ تَعَالَى وَبَعْضُهَا مَثْبُتٌ لَهُمْ».

فالأول: التفويض في الخلق والرزق والتربية والإماتة والإحياء؛ فإنّ قوماً قالوا: إنّ الله تعالى خلقهم وفوض إليهم أمر الخلق، فهم يخلقون ويرزقون ويميتون ويحييون؛ وهذا الكلام يتحمل وجهين: أحدهما: أن يقال: إنّهم يفعلون جميع ذلك بقدرتهم وإرادتهم وهم الفاعلون حقيقة؛ وهذا كفر صريح دلت على استحالته الأدلة العقلية والنقلية، ولا يستريب عاقل في كفر من قال به.

وثانيهما: أنّ الله تعالى يفعل ذلك مقارناً لإرادتهم، كشق القمر وإحياء الموتى وقلب العصا حيّة وغير ذلك من المعجزات؛ فإنّ جميع ذلك إنّما تحصل بقدرته تعالى مقارناً لإرادتهم لظهور صدقهم؛ فلا يأبى العقل عن أن يكون الله تعالى

١. بنگرید: مقالات الاسلامیین، ص ١٦؛ و همچنین: ابکار الافکار فی اصول الدین، ج ٥، ص ٦٠.

و در تبصرة العوام، ص ١٧٦ آمده است: «فرقٌ پانزدهم: مفوّضه، این قوم دعوی کردند که خدای تعالی امور عالم را تفويض با محمد و امامان کرد ایشان آمر و ناهی و حاکمند در جمله امور شريعت و قومی دیگر ایشان گفتند که تفويض خلق و احیا و اماتت بدیشان کرد و رسول و امامان مستحق عبادتند و ایشان را نامها نهند باسمای خدای تعالی».

٢. الاعتقادات، ص ٩٧.

خلقهم وأكملهم وألهمهم ما يصلح في نظام العالم ثم خلق كُلّ شيء مقارناً لإرادتهم ومشيّتهم.

و هذا وإن كان العقل لا يعارضه كفاحاً، لكن الأخبار السالفة تمنع من القول به فيما عدا المعجزات ظاهراً بل صراحةً، مع أنّ القول به قول بما لا يعلم؛ إذ لم يرد ذلك في الأخبار المعتبرة فيما نعلم، وما ورد من الأخبار الدالة على ذلك خطبة البيان وأمثالها فلم يوجد إلّا في كتب الغلاة وأشباههم.

مع أنه يحتمل أن يكون المراد كونهم علة غائية لإيجاد جميع المكونات، وأنه تعالى جعلهم مطاعين في الأرضين والسماءات، ويطيعهم بإذن الله تعالى كُلّ شيء حتى الجمادات، وأنهم إذا شاؤوا أمراً لا يردد الله مشيّتهم، ولكنهم لا يشاؤون إلّا أن يشاء الله.

و أمّا ما ورد من الأخبار في نزول الملائكة والروح لكل أمر إليهم وأنه لا ينزل ملك من السماء لأمر إلّا بدأ بهم فليس ذلك لمدخلتهم في ذلك ولا الاستشارة بهم، بل له الخلق والأمر؛ تعالى شأنه وليس ذلك إلّا لتشريفهم وإكرامهم وإظهار رفعة مقامهم.

الثاني: التفويض في أمر الدين؛ وهذا أيضاً يحتمل وجهين:

أحدهما: أن يكون الله تعالى فوض إلى النبي والأئمة عموماً أن يحلوا ما شاؤوا ويحرّموا ما شاؤوا من غير وحي وإلهام، أو يغيّروا ما أوحى إليهم برأيهم؛ وهذا باطل لا يقول به عاقل؛ فإنّ النبي ﷺ كان ينتظر الوحي أيامًا كثيرة لجواب سائل ولا يجيءه من عنده، وقد قال تعالى: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾.^١

وثانيهما: أنه تعالى لـما أكمل نبيه ﷺ حيث لم يكن يختار من الأمور شيئاً إلّا ما يوافق الحق والصواب، ولا يحلّ بباله ما يخالف مشيّته تعالى في كُلّ باب،

فُوْضٌ إِلَيْهِ تعيين بعض الأمور كالزيادة في الصلاة وتعيين النوافل في الصلاة والصوم وطعمه الجد وغير ذلك ممّا مضى وسيأتي، إظهاراً لشرفه وكرامته عنده، ولم يكن أصل التعيين إِلَّا بالوحى، ولم يكن الاختيار إِلَّا بإلهام، ثمّ كان يؤكّد ما اختاره ﷺ بالوحى؛ ولا فساد في ذلك عقلاً، وقد دلت النصوص المستفيضة عليه ممّا تقدّم في هذا الباب وفي أبواب فضائل نبينا ﷺ من المجلد السادس.

ولعل الصدوق عليه السلام أيضاً إنما نفى المعنى الأول حيث قال في الفقيه: «وقد فُوْضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْرَ دِينِهِ وَلَمْ يَفْوَضْ إِلَيْهِ تَعْدِي حَدَّودَهِ»، وأيضاً هو عليه السلام قد روى كثيراً من أخبار التفويف في كتبه ولم يتعرّض لتأویلها.

الثالث: تفويف أمور الخلق إليهم من سياستهم وتأديبهم وتمكيلهم وتعليمهم، وأمر الخلق بإطاعتهم فيما أحبّوا وكرهوا وفيما علموا جهة المصلحة فيه وما يعلمون، وهذا حقٌّ، لقوله تعالى: ﴿مَا أَتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^١، وغير ذلك من الآيات والأخبار؛ وعليهِ يُحمل قولُهُم عليهم السلام: «نَحْنُ الْمُحَلَّلُونَ حَلَالَهُ وَالْمُحرَّمُونَ حَرَامُهُ» أي بيأئهم علينا ويحجب على الناس الرجوع فيهم إلينا؛ وبهذا الوجه وردَّ خبر أبي إسحاق والميشمي.

الرابع: تفويف بيان العلوم والأحكام بما رأوا المصلحة فيها بسبب اختلاف عقولهم أو بسبب التقىة، فيفتون بعض الناس بالواقع من الأحكام وبعضهم بالتقىة، وبيّنون تفسير الآيات وتأویلها، وبيان المعارف بحسب ما يتحمل عقل كل سائل، ولهم أن بيّنوا لهم أن يسكتوا، كما ورد في أخبار كثيرة: «عَلَيْكُمُ الْمَسْأَلَةُ وَلَيْسَ عَلَيْنَا الْجَوَابُ».

كل ذلك بحسب ما يراهم الله من صالح الوقت، كما ورد في خبر ابن أشيم وغيره، وهو أحد معاني خبر محمد بن سنان في تأویل قوله تعالى: ﴿لِتَحْكُمَ بَيْنَ

١. سورة الحشر، آية ٧.